

## بخش یکصد و نهم

### بحث ششم

## جنگهای احمد شاه درانی در هند و امتداد آن در ژرف کاوی تاریخ

این جنگها کانون فعالیتهای استعماری را پایه دار ساخته و اثرات ناقص آن در جریان دوصد و اندسال تا امروز با اعمال قدرت دولتی از طریق قبیله که در حین حال، نظام حاکم نیز می باشند با تباتی با کانونهای فساد جهانی، دانسته یا ندانسته، جریانهای تند جنایات الیگارشی را تا امروز، رهبری میکنند

### 119-6-1. جنگهای احمد شاه درانی در هند و امتداد آن در ژرف کاوی تاریخ



بیست و پنج سال سلطنت احمد شاه درانی در سرزمین پر آشوب خراسان شرقی (افغانستان)، از اثرقائم شدن اوضاع، در سیستم متمرکز فیودالی در داخل نظام پادشاهی درانی و شریک ساختن فیودالان مقتدر در امور نظامی و اداره کشور و نظارت اعمال آنها در جرگه های کاری منطقوی و بالاخره مصروف ساختن این فیودالان زور مند یا خوانین و سر خیل های تیره های افغان، در

جنگهاو بلغار و چپاول شان درخارج از کشور(به ویژه هند) نقطه برد او بود غافل از آنکه چه جانمایی پست و چه مردمانی بر سر بازی اقتدار و جهان کشایی او هست و نیست و آبرو و عزت و کرامت انسانی خود را از دست دادند در این جنگها که هر مرتبه ای به گفته رزاق مامون نویسنده "برسی فشرده از میراث احمد شاه ابدالی سلطنت گرسنگی" تروتهای هنگفتی نصیب او شدو از جانب دیگر ،دولت مغلی هند(محمد شاه) که قبل بر این تمام دار و ندارش را در طبق قوانین جنگی از اثر یک شکست افتضاح انگیز و شرم آور، به نادر شاه افشار سرور و بدار احمد شاه درانی ،که در آن وقت وی ،در اردوی نادرشاه افشار ، به حیث پساوول خدمت میکرد گذاشت که از اثر این غنایم جنگی نادر شاه افشار صاحب گنج افسانوی (کلات نادری) در خراسان شده بود . از اینها که بگذریم هند ارزش های تدافعی خود را در برابر یورش های مکرر احمد شاه درانی به قسمی از دست داد که در مدت کوتاهی تبدیل به بستر مناسبی برای مهاجمین اروپایی برای تسخیر هندوستان گردید.



خاطراتیکه از این جنگها در صفحات تاریخ بیادگار مانده ، نشان دهنده طرح یک مانوفست اعتقادی ایست که بر اساس ایدئولوژی "ناسیونالیزم قبیلوی" در شاهنشهی احمد شاه درانی پی ریخته شد.<sup>[1]</sup> چنانچه بقول سردار حبیب الله خان مورخ دوره امانیه که نگاشته است: «او هفت مراتبه به هندوستان و دو دفعه به خراسان و یک نوبت به بخارا تاخته هر دفعه مظفر و منصور مراجعت نموده در زمان خود افغانستان را بیک مملکت وسیع مستقل با عرض و طول تشکیل داد چنانچه از دریای سند تا پل ابریشم که از جمله خراسان و نهایت خاک طوس است مملکت را امتداد داد.» (تاریخ افغانستان سردار عبدالرحمن خان معلم مکتب حبیبیه ؛ پیشین ،ص7)، او دفعات لشکر کشی به هند از جمله دفعه دوم را اینطور گزارش داده است: «احمد شاه دفعه دوم با 30 هزار سوار بقصد گرفتن لاهور حرکت نمود از پشاور و دریای اتک گذشت و شهنواز خان که (از) مرزبانان هند و والی لاهور بود خبر یافته از شاه هند کمک گرفته با لشکر انبوهی بمقابله بر آمده کنار نهر پنجاب را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه ازین روی آب فرود آمده چشم لشکر غنیم را بسواد اردو برداشت و بعد از دو پاس شب با ده هزار سوار جراریقسم ایلغار دو فرسنگ منحرف از اردو جای عبور از نهر یافته شهر لاهور را تصرف نمود. شاه نواز خان از شنیدن این خبر دست حیرت بندگان گزیده پای ثباتش از جاده استقامت لغزیده شبها شب اردو را جا گذاشته خود راه فرار پیش گرفت چون لشکرش از گریختن بر وی خبر یافتند از هم پاشیده شکست در ایشان افتادو بجانب دهلی ره بر گرفتند و همه توپخانه و سامان جنگ اردو غنیمت افاغنه شد... در مورد دفعه ششم رفتن احمد شاه به هند برای گوشمالی طایفه مرهته که بطور اختصار از قول صاحب تاریخ می آوریم : قوم مرهته اکثر مسلمانان هند را

<sup>1</sup> شهبازی عبدالله ،زر سالاران یهودی و ایرانی ، جلد اول ، مقدمه، ص21.

تاراج و بقتل میرساندند و این در حالی بود که سلطنت هند از بی خبری و عیاشی بدرجه ای ضعیف شده بود که مغلوب مرهته شمرده میشد تا اینکه سران هند از جمله مسلمانان اعلیحضرت احمد شاه را برای دفع مرهته طلب کرده بود با اردوی آراسته به دیار هند کشید. از جمله در قلعه گنج پور که در کنار ساحل جمنا موقعیت داشت عبدالصمد خان درانی و نجابت خان و قطب الدین خان در آن سکونت داشتند که به اعلیحضرت و اردوی او آذوقه میرساندند که مرهته با فیر توپخانه هر سه سردار را که به احمد شاه کمک میرساندند بقتل رساندند؛ با شنیدن این خیر اعلیحضرت احمد شاه مسلمانان را حکم گذشتن از آب جمنا داده به خواندن تکبیر (الله اکبر) امر فرمود و خود تکبیر گویان خود را در آب افکندند و اولین نفری که از آب گذشت احمد خان خیبری بود که از برکت نام الله اردوی وی به سلامت از آب گذشتند در مقام پانی پت جنگ شدیدی بین مرهته و اردوی احمد شاه در گرفت احمد شاه موضع عساکر خویش را در جا های مناسب استقرار بخشید و حکم کرد که چابک سواران درانی از هر طرف راه آذوقه آمد و رفت را براهل سنگر مسدود نمایند چنانچه بعد از گذشتن چند روز از عدم آذوقه و جمع آمدن فضله آدمی و نعش های مردگان از قبیل حیوانات و انسانها زندگانی بر اهل سنگر تلخ شد. آنها چون راه فرار نداشتند به اجبار به جنگ تن داده و صلاح در آن دیدند که به یکبار بیرون آمده بر غنیم حمله نمایند، با توپخانه مکمل از سنگر بر آمده متوجه لشکر احمد شاه شدند. چون اعلیحضرت احمد شاه روی هنود را متوجه حمله دید صفوف را گذاشته سردار سپه سردار جهان خان فوغل زایی را با شاه پسند خان و نجیب الدوله در قلب لشکر پیشروی کرده و از عقب شجاع الدوله و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان و فیض الله خان را مقرر داشت و به آنها تاکید فرمود که به کمک الله نصرت الهی از آن آنها خواهد بود و بکار فرمودن تیغ و تفنگ فرمان داد. و خود اعلیحضرت با دوازده هزار سوار انتخابی و وزیر شاه ولی خان براین رأی بر پشته ای که ساقه لشکر واقع بود بالا رفت. مورخ انگلیس (؟) گوید که لشکر هنود 300 هزار سوار و پیاده بودند افاغنه 60 هزار سوار و بیست هزار پیاده و همو گوید چون تنور محاربه گرم شد و آتش توپ و دود تفنگ دلها را تیره و چشمها را خیره نمود منصب داران فرانسوی در اردوی هنود حاضر بودند و به تنظیم توپ خانه قیام می نمودند چنانچه در قلب لشکر درانی ها تزلزل واقع شد و سردار جهان خان مجبور شد بعضی از نفری هایش را که در حال فرار از میدان محاربه بود به تیغ زده از گریختن وی ثباتی منع می فرمود. اعلیحضرت احمد شاه که این حال را مشاهده نمود روی به 12 هزار سپاه سوار ان درانی آورده خطاب نمود که وقت دریافتن خشنودی خدای و رسول وی است و از حضرت باری یاری نصرت نمود و بعداً از پشته پائین شده مانند سیل روی به صوب کفار نهادند و با چابکی اطراف توپخانه را احاطه کرده در قبضه خود در آورد راوی گوید : که چون تیغ های سواران درانی بفرق توپچیان فرو رفت آتش توپ و صدای خم پاره را فرو نشانده دیگر کسی صدای توپ مرهته را نشنید. مسلمانان تیغ در آنها نهاده اکثر شان را کشتند و بیست و دو هزار را زنده به زنجیر کشیدند و اموال و غنایم بی نهایت بدست اردوی احمد شاه افتاد که از جمله 500 زنجیر فیل 200,000 گاو 50,000 اسب و هزاران اشتر و نقود و جواهر بی حساب و اجناس و توپ و تفنگ و تیغ غنیمت اردوی احمد شاه گردید؛ (همان مأخذ)

وطی قریب به هفت مرتبه یورش و ایلغار در هند این ناسیونالیزم در سرزمین تحت قیادت او پخته گردید که بعداً در زمان سلطنت های پسران سردار پاینده محمد خان و امیر دوست محمد خان در آواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست توسط امان افغان و نادر خان و ظاهر شاه به ثمر نشست.

## 119-6-2. ژرف کاوی تاریخ معاصر هندوستان

ژرف کاوی در تاریخ معاصر هندوستان و سایر مناطق جنوب شرق آسیا نشان میدهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: حملات تهاجمی و تخریب گر احمد شاه ابدالی بخاطر بدست آوردن ثروت های هندوستان از طریق به شور آوردن اعتقادات دینی سپاهیان و مصروف نگهداشتن خوانین و فنودالان افغان؛ استعمار بریتانیا که با مناسب ترین کار افزار سیاسی یعنی ایجاد شرکت هند شرقی، طرح بلند پروازانه تمرکز قدرت استعماری خود را در تاریخ پر عفونت امپریالیزم غربی تکمیل می نمود، و ره یابی حملات اشغالگرانه استعمار بریتانیا توسط شاه شجاع الملک نوه احمد شاه بداخل خاک خراسان و تبدیل نام این سرزمین بنام "افغانستان" از "خراسان" بخاطر واکمنی یا سروری سیاسی قوم حاکم نقطه عطفی در تاریخ ملت های آسیا میباشد که در راس این بازی سیاسی احمد شاه ابدالی بدون اینکه خود، خیر باشد در آینده چه عقوبتی به سرنوشت امپراطوری درانی او پیش خواهد شد، اکنون مردم این سرزمین شاهد کینه ورزی ها و رویا های خفته دویست و اند ساله اشراقیت قبیله افغان را که چندین مرتبه از اول سده بیستم تا انتهای آن در کسوت دولتمداران و ایادی شان (به اصطلاح اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه افغان) و وزیرش محمد گل خان مهمند، ظاهر ساختند و زهری را در عروق و شرابین مردمان سرزمین مان افغانستان تزریق کردند که در این آدرس جغرافیایی، برای همیشه، شانس ملت سازی و دولت سازی نابود گردید؛ در برخی از این محافل الیگارشویی که به (پارسی - هند) تبلور و شهرت یافت که به تبع نقش درجه اول خود در اقتصاد هند نقش جدی ای در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند که بعنوان یک پدیده تاریخی اشتراک منافع و در آمیزی این سه کانون (لشکر کشی نادر افشار، احمد شاه درانی و استعمار انگلیس از طریق شرکت هند شرقی و اشغال آن از طریق استفاده از فقر عمومی و ضعف اقتصادی هند) گفته عبدالله شهبازی نویسنده کتاب زرسالاران یهودی

و پارسی که مشعر است: «در کوران نگارش جلد دوم کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی وصیت نامه اردشیر را باقیم و در تفحص آن به شناخت و (مقایسه) اجمالی از روچیلد ها و برخی از چهره های برجسته الیگارش پاریسی رسیدیم که این چهره ها چه در شرق (هند و ایران) و چه در جا های دیگر ، به این سه پدیده پیوند جاودانی با استعمار جهانی دارد. اکنون دنیا برای نخستین بار در پایان سده بیستم در می یابد که برای نخستین بار به حضور کانونی همبسته با دو قدرت امپریالستی انگلستان و ایالات متحده آمریکا و در عین حال مستقل از این دو بر بنیاد های که بر منافع آز مند و پر قدرت و کانون های موجود و تعارض وزارت خارجه بریتانیا به ریاست لرد کرزن ازیک سو و وزارتخانه های جنگ و امور هندوستان و حکومت هند بریتانیا از سوی دیگر را در ماجرای کودتای 3 حوت 1299 ایران مطرح بود. این همان نیرویی است که به "لونت"، آزادیخواه نامدار انگلیسی و دوست سید جمال الدین اسدآبادی (افغان) در نامه خود به داکتر سید محمد هندی (28 جنوری 1913) آنرا دار و دسته تبهکار بین المللی مینامد از سلطه تام و تمام آن بر شئون جوامع مسیحی این طور سخن میگوید :

«تحولی که در 3—40 سال گذشته [در جامعه انگلیس] رخ داده و در ده سال گذشته با شتاب به پیش تاخته — تحولی است نژادی در طبقه که زمام امور مارا می چرخاند و از طریق آن بر امور مالی مان فرمان می راند و باز از طریق آن تمام حیات اجتماعی ما را می چرخاند ... و توجه من به عنصر یهودی که در طی این دوران سال به سال سيطرة نیرومند تری بر عمل بین المللی ما ، بر اخلاقیات و بر نگرش ما به شرافت انسانی — بدست آورده است (و این در کشور ما توسط همان ابیادی و کار رواجان قبیله که تمهید آن توسط احمد شاه ابدالی گذاشته شده بود بالای ملیت های مظلوم و به اصطلاح سیاسی [ستم کشان محلی] تا امروز تعمیل میگردد.) نخستین اقدام تجاوزکارانه انگلیس علیه امپراطوری عثمانی به ابتکار دیزرائیلی، اولین وزیر یهودصورت گرفت ؛ (گرچند این وقایع بعد از احمد شاه درانی و در یک برحه زمانی دیگر صورت گرفت اما از رهگذر ایدیولوژی های نژاد برتری الگویی خوبی برای مثال دادن به این واقعیات تاریخی میباشد.) زمانیکه دیزرائیلی پس از بدست آوردن کنترل کانال سوئز از طریق اسماعیل پاشا در سال (1875) ، در سال (1878) عثمانی را در مسأله قبرس فریب داد . و در سال (1882) بخاطر فشار روچیلد ها و گاشن ها بر دولت گلاسون بود. که مصر اشغال شد. تمامی اقدامات منطقی که در واپسین سالهای حکومت ملکه ویکتوریا در حوادث افریقای جنوبی رخ نمود ، همه در توطئه های مالی ریشه داشت که بطور عمده از یهودیان سر چشمه می گرفت. این انحطاط اخلاقی در تمام طبقات انگلیس ، از بالاترین تا پائین ترین طبقات رواج یافت و در زیر فشار نا عادلانه ثروت اندوزی حریصانه تمامی مرز های میان حق و باطل در اندیشه مردم ما محو شد (چیزی که توسط همین زرسالاران و نمایندگان روچیلد ها از سال 2001) کشور ما را هم از نگاه مادی و هم از رهگذر معنوی و عقیدتی در معرض حراج بیدریغ تاریخ قرار داد که تا امروز مردمان ما تا هنوز از فساد ها و جنایات هولناک سازمان یافته رنج می برند که این شالوده ریزی عظیم ، بر روح و روان کلیه اقشار سیاسی در دولت ماثور گذاشت و دیگر گونی را در حیات اجتماعی ما سبب شد و بستری را فراهم ساخت برای گرایش های هنوز فرومایه تر و نا ستوده تر در سیاست خارجی ما [که اگر نام آنرا بتوانیم سیاست خارجی بگذاریم] در پانزده سال گذشته در دوران یورش امریکائیان و اروپائیان که شاهد آن بوده ایم ، در دوران زمامداری آقای حامد کرزی شاهد آن بوده ایم. او که سالیان درازی در امریکا بوده است از طریق روابط نزدیکتر با امریکائیان پیوندی نزدیک با روچیلد ها و رکفیلر ها دارد. چه از طریق او و یاران بین المللی اش انبوهی از فریب، دروغگویی، فساد مالی حتی در پارلمان ما نیز دیده میشود. نمیدانم در کجای دنیا شنیده باشید که ماجرای ننگین آنچه را که در اینجا رسوایی کابل بانک خوانده میشود دیده اید که سه برابر سرمایه دورانی خود را از سپرده های مردم توسط سهامداران که از جمله خانواده او نیز در آن متهم است یعنی حدود یک میلیارد دالر را نزدیده و اقتضاح و رسوایی آن روی سایر بانکها و نظامهای پولی را در افغانستان زیر سوال برده است. این ماجرا ها که از همان آغاز تشکیل دولت درانی — محمد زایی تا امروز به آشکارا ترین شکل نشان میدهد که سیاستمداران ما تا چه اندازه بخاطر ارزش های نازل مالی سقوط می کنند؛ و ابعادی را که بازار بورس جای گزین اخلاق کهن تجارت شده و فراتر از همه میزان اقتدار دار و دسته بیگانه سرمایه داران مالی بالخصوص امریکا که در ترکیب آن عنصر یهودی را نیز نمیتوان انکار کرد بدست گرفته اند که در نتیجه فساد های گسترده مالی نظامهای مالی داخلی و متحدان بین المللی آن ما در همان نقطه آغازینی که بودیم هنوز هم قرار داریم یعنی با فقر ، بیکاری ، نفرت از همدگر و جنگهای که همین عناصر آنرا سازماندهی کرده اند دست و پنجه نرم میکنیم.

امروزه دولت نام نهاد وحدت ملی نه بوسیله افغانان و طبق اصول و قوانین یا حتی بخاطر منافع افغانستان، بلکه بوسیله یک دار و دسته اشرار بین المللی به ابتکار وزیر خارجه فریبکار امریکا ، جان کری ، بنیان گذاشته شده که تمام حیات اجتماعی ما را به فساد و جنایات خودکشیدند . ما دوروز قیل در کابل شاهد انفجار عظیمی دریکی از اداره امنیت ملی کشور در "پل محمود خان" ، که بارگ ریاست جمهوری و وزارت دفاع در یک وجبی همدیوار است بودیم که باعث تخریب کلی دهها ساختمان و کشته و زخمی شدن صد ها انسان و شکستن سه تلت شیشه های در و پنجره پایتخت بودیم . این انفجارات آنقدر قوی و دهشت زا بود که امواج تخریبی آن تا به ده کیلو متر در پایتخت و حومه اثر گذاشته بود که شور بختانه در پایان هیچ سرنخی از عاملین خود باقی نمیگذارد که فهمیده شود که آنرا راه اندازی و تمویل ومدیریت و پوشش امنیتی کرده است؟ و چطور توانسته با گذشتن از صد ها پاسگاه پولیس خود شان را داخل شهر در این محل برسانند؟ این همه بخاطر آن است که تنها پول خدای آنان است و بخاطر بدست آوردن آن از هیچ جرم و جنایتی دست بردار نمیشوند.

بجز اینکه بگویم اکنون جهان اسلام و کشور های اغلب آسیایی، نیرو هایی که کار گزار می‌شوند جز کانون های صهیونستی که زمام آن بدست خاندانهایی مقتدری یهودی چون روچیلد ها میباشند چیز دیگری نخواهد بود. شاید عده ای تصور کنند که این مسایل جاری روز چه ربطی میتواند در تاریخ زمان احمد شاه درانی داشته باشد؟

من اینطور جواب میدهم: از آنجاییکه این تاریخ بشکل تحلیلی نوشته شده است صرفاً مربوط به جهان کثایی یک پادشاه و یا داستانهای خوش گذرانی و عیاشی او نمیشود بلکه حقایق سرنوشت مردمان درد مندی را به تصویر می کشیم که از همان آغاز تا بحالا از بیداد قبیله گرایان بر سراقندار در رنج و عذاب هستند و بیدادگری حاکمان و در بدری مردم از همان زمانی آغاز میشود که امپریالیزم غرب با تبنای این دولت های فاسد خون و شیره جان مردمان را بی رحمانه می مکند. (مؤلف))

### 119-6-3. فیودالان محلی در دولت احمد شاه

احمد شاه در ظرف 25 سال زعامت توانست مرکزیت دولت و امنیت عمومی را طوری قایم سازد که فیودالان و ملاکان در رفتار شان نسبت به کشاورزان مسامحه نشان دهند و مسؤلیت خود شان را در برابر دولت احساس نمایند. طبقه متوسط شهری و بازرگانان نیز ساحه آزاد تری برای فعالیت بدست آوردند. این اوضاع با (ازبید پول یا سرمایه که از اثر حملات بهندوستان با بدست آوردن غنایم و عوارض مالیاتی مناطق تحت سیطره که در نتیجه جنگها بدست دولت درانی می افتاد) زمینه های بهتری را بوجود آورده سبب استحکام دولت درانی که با رویکرد فیودالی متمرکز اداره میشد گردیده و کذا فیودالهای مقتدر را بواسطه اشتراک در امور مسلکی(۴) و نظامی ارضامینمود، که به نظریات آنان در نشست های موقت (جرگه) اعتنا نمود و نیز آنان را بیشتر در سفر هایی جنگی مشغول نگاه میداشت (که اثرات ناگوار آن در جغرافیای هند و استکبار جهانی بریتانیا بخاطر اشغال هند و همچنان خراسان شرقی (افغانستان) در طول صد ها سال جنایات استعمار گران انگلیسی و جنایات جنگی ای که توسط سرداران درانی هنگام حمله به هندوستان مرتکب شده بودند کذا زمینه های ناهنجاری را در سطح فرهنگ جامعه خراسانی ایجاد نمود که ما حاصل آنرا میتوانیم در ایجاد وحشت و دهشت در خانواده های سلطنتی که باعث در بند انداختن، کور کردن و کشتن همدگر شان میشدند، روی صفحه تاریخ را سیاه نمودند که از چشم تیز بین تاریخ پوشیده نمانده است. (مؤلف)).

با این سیاست احمد شاه بجز یکی دو بار به عصیان آنها سر دچار نشد. شدیدترین این مخالفت ها از طرف مقتدرترین فیودالهای قندهار چون نور محمد خان میر افغان، عثمانخان توپچی باشی، کدو خان و محبت خان فوفلزایی و غیره بعمل آمد. اینها در روز (پادشاه شدن احمد شاه، تصور میکردند تنهایی احمد شاه و ضعف قبیله اش مانع مطلق العنانی ایشان نخواهد شد اما این ها هرگز تصور نمیکردند که زر سالاری احمد شاه به علاوه نیروی جنگی و نفوذ قبیله وی اش باعث میگردد تا بدهن سرداران لجام گسیخته قبیله با پول و عناصر دیگر که احمد شاه حایز آن بود لجام زده شود. پیاوجود آن در سال (1749) آوانیکه احمد شاه به خارج بود (هند)، توطئه قتل و انهدام دولت او را کردند. ولی احمد شاه که استخبارات مفصلی داشت، تمام آن دسته بزرگ را در قندهار اعدام نمود. این حرکت احمد شاه حساب آینده دولت را با فیودالهای بزرگ روشن نمود. از آن بعد گرچه احمد شاه، فیودالهای طرفدار دولت را آرام نمیکذاشت و عناوین و منصب و گاهی هم اقطاعی به آنها میدادو حتی بعد از مرگ فیودال، پسرش را بجای او میشناخت، معهدا فیودالهای بزرگ قبایل را دور از قبیله شان، دور از دربار نگاه میداشت و در جنگ ها سوق مینمود اما نمیکذاشت که در پایتخت قطعات مسلح محاربوی داشته باشند. احمد شاه فوج های قبایلی را از مرکز دور کرد و جای شان را به سپاه تنخواه خوار داد، این سپاه که معاش معین از دولت می گرفت، نمیتوانست که مثل عساکر قبیله وی با مردم و رعایا در تماس باشند همچنین احمد شاه حتی المقذور فیودالها را در منطقه ای که قبیله اش بود به مناسب حکومتی مقرر نمیکرد، بلکه حکام تنخواه خوار دولت را که از طبقه متوسط بودند، در علاقه های قبایلی میگذاشت و قشر روحانی هم از احمد شاه راضی بود، زیرا احمد شاه به آنها احترام میگذاشت تمام محاکم قضائی و مساجد در دست آنان بود. [۲]

## 119-6-4. اخلاق و عادات

تاسیس دولت درانی احمد شاه را معلول مستقیم پیدایش و ترکیب قبایل یاطبقات آشتی ناپذیر در جامعه افغانی میدانند. زیرا قسمی که در بالا ذکر شد دولت درانی احمد شاه از عمق ساختار اشرافیت قد بلند کرد هر چند احمد شاه در بدایت این دولت را از قدرت خاص نظامی و ساز و برگ جنگی که از اردوی نادر شاه به او به ارث رسیده بود خود را پادشاه ساخت اما از آنجاییکه قند هار چهار راه قبایل قدرت مند افغانان از قبیل ابدالی و غلجایی و سایر خورده اقوام افغانه می باشد مشکل است که بدون معاونت آنان کاری از پیش برد.

پیدایش دولت درانی ها در قندهار مهد قبایل پر قدرت پشتون، نقطه عطفی در تاریخ آشتی نا پذیری در جامعه افغانی میباشد. زیرا این گونه جوامع در مرحله از تکامل طبقاتی خود گامی برداشت تا اکثریت استثمار شونده را به سود اقلیت استثمار گر مطیع خود سازد و اینکار در صورتی تحقق می یافت که این طبقه صاحب دم و دستگاه دولتی گردند. قسمیکه دیده می شود دولت درانی ها بخاطر ارضای خواهشات خانوادگی و راضی نگهداشتن خوانین و فیودالها کار هایی بسود این طبقه انجام دادند در وظایف دولت های اینچنینی: وظیفه داخلی دولت تصاحب اراده اکثریت استثمار شونده بوده و وظیفه خارجی آن توسعه جویی قلمرو های خود از طریق اشغال اراضی کشور های دیگر و در عین حال دفاع از تمامیت ارضی در مقابل تهاجمات کشور های اجنبی که هر دو اینکار را دولت احمد شاه درانی انجام داد. اولی استحکام بازو های دولتش توسط قوای قهریه قبایل و دومی تهاجمات مکرر و گسترده در قلمرو های بیگانه میباشد. یکی از ویژگیهای درانی ها یا ابدالیها این بود که بیشتر با سایر اقوام مسامحه مینمودند و آنطوری که خانواده غلجایی ها در استکبار قدرت شان ابدالیان را از قندهار به فراه و هرات کوچ اجباری دادند و زمین های شان را مصادره کردند و مواشی شان را غصب نمودند و خوانین و نخبگان شان را در زندانهای قندهار نگاه داشتند که خود احمد شاه ابدالی نیز از جمله قربانیان این بازی قدرت بود ولی بر عکس احمد شاه با همه عشایر و اقوام از در سازش و مسامحه پیش آمد.

در بحث پیشین از قول میر غلام محمد غبار خواندیم: زمانی که فیودالها برای احمد شاه درانی درد سر ساز شدند و دو مراتبه قصد جان او را داشتند آنها را به هجوم به قلمرو های بیگانه ترغیب نمود تا از این طریق هم به رقبه قلمرو خود بیافزاید و هم از بابت فتوحات و بدست آوردن غنایم بی شمار سرزمین هند به دم و دستگاه خود رسیدگی کرده و موجب سرداران قبیله را نیز فراهم سازد زیرا قسمیکه در بالا اشاره شد دولت احمد شاه درانی برای سیادت سیاسی خود به پشتیبان سیاسی ای ضرورت داشت که از موقف حکومت او دفاع نماید. زیرا این اقلیت کوچک بر سر اقتدار برای حفظ استثمار، علیه اکثریت بزرگ ضرورت به دولت داشت.

تشکیل دولت فیودالی افغانها (برهبری احمد شاه درانی) نشان میدهد که گروه استثمار گر افغانی بیشتر نمیتوانست بدون ایجاد ماشین شکنجه و سرکوبی توده های عظیم استثمار شونده جامعه، همسایگان، آزادگان قبایل و بردگان، سیادت سیاسی خود را تامین کنند. با تشکیل دولت، خوانین و اشراف قبایل افغانی بخصوص درانی ها حاکمیت سیاسی را استحکام بخشیدند و اداره سیادت طبقاتی خود را بر سایر قبایل که مردم را بر مبنای محل زیست و منطقه در خود متشکل ساخته بود، تحمیل کردند.<sup>[3]</sup>

از سوی دیگر، در نحوه خود، این دولتی بود ضعیف، ائتلافی و فیودالی که به پیمانہ بزرگی بقایای مناسبات فرتوت قبیله وی را در خود گنجانیده بود. در حقیقت امر، قدرت در دست خوانین و سرداران قبیله بزرگ افغانی قرار داشت. این سرداران کمتر تحت تسلط و اوامر شاه واقع گردیده بودند. خوانین بادیه نشین و نیمه بادیه نشین افغانه به زمینداران بزرگ فیودالی مبدل شده و بالعموم بالای باشندگان مسکون و کشاورز غیر افغان حاکمیت داشتند (که ما نمونه های زشت تر از آن را در طلیعه قرن بیستم و بیست و یکم توسط ایادی نادر خان و اخیراً حامد کرزی که در بین سالهای 2009 تا ختم دوره ریاست جمهوری اش قبایل نا شناخته و مرموزی را منباب مثال، در دشت های کپله گی مربوط ولایت بغلان و صحاری فاریاب بطور ماهرانه و مرموز در زمین های صفحات شمال جا بجا کرد)<sup>[4]</sup>

تاسیس دولت درانی ها در واقعیت امر که بمثابة دولت ماقبل فیودالی... نمیتوانست با بقایای مناسبات کهن تولیدی و اشکال ساختار اجتماعی قبایلی افغانی بطور قطع وداع کند. از این رو دولت به خط سیر تکاملی خود ادامه داد. (محتاط، 418؛ رک. مارکس، منتخبات، ج. دوم، ص 246)

قبل از اینکه فیودالهای افغان بتوانند ارگانهای جدید دولتی آنچه که "انگلس" خوانده است بوجود آورند، اوضاع افغانها طوری بود که زمان خیلی درازی سپری گشت و علت آن در سطح تکامل اقتصادی جامعه افغانی و تضاد های طبقاتی نهفته بود.

<sup>3</sup> محتاط عبدالحمید، تاریخ تحلیلی افغانستان، پیشین، صص 417-418؛ رک. ریسنر، اثر، ص 334.

<sup>4</sup> همان ماخذ، ص 418؛ رک. تاریخ جهان، جلد پنجم، ص 280.

هیئت حاکمه افغانی که در استعمار مردم دست دراز داشت بدون داشتن دولت و ارگانهای سر کوب کننده مثل نیروی نظامی، پولیس، زندانها و غیره بر توده های عظیم استعمار شونده بشمول همسایگان و کمیت رشد یابنده مستقل و آزاد قابل تامین کند.

علی رغم نداشتن دولت بر سر اقتدار افغانها در شرایط منحل فیودالی که از افراد و خوانین و اشراف درانی تشکیل یافته بود توانسته بودند از دولت درانی در جهت بر آورده شدن خواست های خویش کار برند. از همین سبب اشراف و بزرگان قبایل درانی که در بدو تاسیس دولت احمد شاهی از آنها نام برده شد (از قبیل حاجی جمال خان بارکزایی- محبت خان فوولزایی- موسی خان اسحق زایی- نور محمد خان علی زایی و نظر الله خان نورزی و دیگران که همه مربوط به تیره سدوزایی [ابدالی] بودند) در دولت نو تاسیس قدرت حاکمه را تشکیل دادند و عمده ترین وظیفه دولت هم تحکیم و گسترش قدرت خوانین بر سایر اعضای قبایل بود. (همچنانکه انقلابها در جریان خیزش های خود بعضاً از هدف خود انحراف نموده سبب کشته شدن و یا انصراف از اصل هدفی که انقلاب بر مبنای آن قیام می یابد، خوانین درانی نیز با در نظر داشت اصل انحراف از ارمانهایی که دولت شان را تاسیس کرده اند دست به تخریب دولت ابدالی نیز زدند و در دو مرتبه قسمیکه آقای غبار تذکر داه و در بالا تلویحاً آنرا اذعان نمودیم قبل از اینکه آنها دولت مرکزی را به سقوط مواجه ساخته و سیستم انارشی را در قلمرو درانیان مستولی سازد احمد شاه خبر شده و عاملین را اعلام نموده و بعداً هر گز به خانها اجازه نداد تا در مناطق خود شان مانند قندهار دارای دسته های مسلح بالقوه گردند بلکه آنها را در خارج قلمرو خود در زد و خورد و ایلغاروا داشت).

جابجایی و استحکام امور اعیان و اشراف و خوانین درانی در دستگاه دولت بر اساس مداخله دولت بر امور داخلی قبایل صورت نگرفت به این معنی که خوانین و اشراف به ترتیبی در رؤس و وظایف دولتی جا بجا شده بودند که یکی از اجزاء دولت را اداره کنترل و در جا بجایی قدرت سهم قبیل و واضح بود. زیرا که احمد شاه و باز ماندگانش با خوانین و زعمای قبایل مقامهای حساس مانند حکمرانی ها و فرماندهی نیرو های مسلح را تقسیم نموده بودند با آنهام پساوول و محافظین مخصوص خاندان سلطنتی و ارگانهای ذی اقتدار و اعتمادی معمولاً توسط محافظین اجیر افشاری و قزلباشان وقایه می شدند که علی رغم این همه احتیاط در دستگاه های امنیتی دولتی، باز هم تاریخ مشعر است که خانهای ذی قوه و عشایر خودی چطور باعث سقوط و کودتا ها در بین خانواده درانیان شده سبب کور کردن و خلع قدرت یک پادشاه توسط نزدیک ترین عضو همان خانواده تکراراً بوقوع پیوسته است. و این بخاطری بود که خوانین کل اختیار در امور دولت و بهره کشی از مردم بودند که به این ترتیب دولت خود عناد بر پا استاده میماند.

این تقسیمات و وظایف اداری دولتی و امور نظامی در میان قبایل افغانی، روند بعدی تکامل فیودالیزم را سرعت بخشید که باعث تقویه قدرت خوانین گردید. از جانب دیگر اوضاع را برای حفظ مناسبات کهنه نظام قبیل ای و پدر سالاری مساعد ساخت. بخصوص تشکیلات نظامی قبایل افغان، بحیث عنصر اساسی مهم سازمان نیرو های مسلح دولت درانی قرار گرفت. شاه حق داشت خوانین قبایل افغانی را عوض کند و بجای آن اشخاصی دیگری را بر گزیند و به نسبت عدم اجرای وظایف محوله دولتی از کار بر کنار سازد و جریمه اخذ نماید. (محتاط، پیشین، 419-420 ر.ک. ریسنر، اثر، ص 35)

سرانجام دولت نو بنیاد افغانها که بر ای تقویت زمام قدرت خویش پروسه فیودال سازی اشراف و اعیان قبایل را استفاده میکرد، در بطن خود بطور اجتناب ناپذیر تمایلات تجزیه طلبی و نطفه های متلاشی نمودن اتحاد نا پایدار دولت درانی ها را پرورش میداد.

خوانین درانی با اختلاط و در آمیختن وظایف فرماندهی ارتش، حکمرانی، مامورین جمع آوری عوارض مالیاتی و جلب نیرو های مسلح به حمایت خود، امکانات آنرا بدست می آوردند تا از تلاشهای مداخلت آمیز زمامداران دولت در امور آنها جلو گیری بعمل آورند و با همان پیمانها با زمام و قدرت شاه معامله مینمودند که فقط با منافع آنها سازگاری داشت.

روستا ها و قریه ها از جانب خوانین و اشراف قریه اداره میشد (که حکومت در روستا ها در وضع و بهبود زندگی عامه نقشی نمیتوانست ایفا کند، خوانین و اشراف بطور دلخواه خود حکومت را آنقدر از مردم دور نکهمیداشت که هر گز صدای مردم بگوش حکومت نمی رسید. حتی حکومت آنقدر به حاشیه رانده شده بود که نمی فهمید که چه مقدار مالیه بدوش هر فرد تعیین شده است؟ و احمد شاه تنها به این فکر بود که چطور بتواند نیرو های نظامی خویش را از خوانین استخدام و استحکام بخشد و در موارد خاص این امکان نیز وجود داشت که عوض هر فرد مقدار معین پول پرداخته شود. الفنستون در رابطه به خوانین عصر احمد شاه چنین می نویسد: «آن قدرت عبارت بود از کنترل سراسر قلمرو سلطنت، جلب عسکر از قبایل برای ارتش و جمع آوری پول به حوایج عمومی دفاعی.» (محتاط، ص 420؛ ر.ک. الفنستون، ص 179)

در نواحی ای که اهالی قبایل افغان بود و پاش دارند، مسلماً در دولت درانی تقسیمات اداری خاص را تشکیل میدهند که تحت فرمانروایان موروثی خویش قرار داشتند. احمد شاه خودش در این باره می نویسد: «افغان های نواحی غرب، بمن عسکر میدهند و نواحی دیگر پول تهیه میدارند.» (الفنستون، 514)

احمد شاه که در طول زندگی اش با تیره غلجایی مناسبات خوبی نداشت ، نصر الله خان غلجایی را که نادرشاه افشار حکمران پشاور مقرر کرده بود، احمد شاه او را از آن منطقه بیرون ساخت و با نیروی زور خویش قلمرو های غلجایی را تحت تصرف خود در آورد و آنها را مطیع خود ساخت.

به گفته "میلسون" (Malleson) دانشمند و تاریخ نگار انگلیسی: «با جلوس خود احمد شاه دو اصل را غرض حل تشکیلات قبایل افغانی و تحکیم سلطنت خود پذیرفته بود . او بحیث یک افغان تولد شد و در میان افغانها رشد کرد و با داشتن مغز روشن ، فراست و اندیشه های فردی ، شایستگی خوبی داشت تا با مسایل اولی برخورد و معامله کند.(ولی تا جاییکه تاریخ زندگی احمد شاه نشان میدهد او در بین افغانها تولد نشده و رشد نکرده است . بنا بر روایات تاریخی او در ملتان یکی از محلات هند دیده به جهان گشود و وقتی هم که طفل بود پدرش زمان خان ابدالی را از دست داد و در اوان سالیان [ده سالگی] به زندان شاه حسین غلجایی با برادرش ذوالفقار خان محبوس گردید . ذوالفقار خان و برادرش احمد خان بعد ها در سال 1116 (1738) بدست نادرافشار گرفتار و در تبعیدگاهش به مازندران تبعید شدند. ذوالفقار خان در تبعیدگاهش از اثر مسموم شدن در گذشت و اما برادرش احمد خان مجدداً در صحنه سیاست توسط نادر، ظاهر گردید. او سالیان سال الی بقتل رسیدن نادر شاه در اردوی او از جمله یساولان خاص در اردوی نادرشاه بود و بر خلاف تبصره ملسون او هرگز وقت آنرا نیافت تا در « میان افغانها رشد کند»

او با شیوه ساده که جزء همیشگی خصلتش بود امور را حل میکرد . با داوری از تمرکز ذهنی کلیه سرچشمه های قدرت رابدستان خود، در امور قبایل را توسط خوانین محل در قبیله فیصله مینمود . او جنگ را به مثابه یک عنصر طبیعی افغانها می شناخت و به این عقیده بود که میتواند جنگهای پیروز مندانه را براه اندازد و مصمم بود که از طریق ماحصل جنگ دولت خود را تمویل مالی کند. او دارای این خصوصیات اخلاقی بود: آزادی قبایل تحت قیادت خوانین و اشراف شان، و تمرکز قدرت بدست شخص خودش .